

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

پویان
۲۲ جنوری ۲۰۲۲

رویداد های فاریاب، درس ها و پیامد های احتمالی آن در سطح کشور

(۲)

عدول از این مبنا و نقطه عزیمت با طرح هر گونه اما و اگر در برخورد به مسائل و امارت اسلامی طالبان، کار را به مصالحه، سازش و تسلیم طلبی در برابر این گروه و سیات ها و اهداف ارتجاعی امارت ارتجاعی فرتوت، ارزش های فرهنگی، اجتماعی و مذهبی منسوخ طالبان و سیاست ها و اهداف استعماری حامیان چند بیرونی آن به ویژه توسعه طلبان پاکستانی، خواهد کشاند.

در اساس مسأله طالب بنا بر ماهیت مزدوری و سرسپردگی برده وارث به مراکز ارتجاعی مغرض و بدخواه افغانستان، و در روشنائی چگونگی سپرده شدن قدرت به آن توسط امپریالیسم هزیمت یافته و ارتجاع حاکم کشور پاکستان و به دلیل شوونیسم، تبعیض و رویکرد شبه فاشیستی گروه در برابر دیگران؛ طالب نه تنها در ولایات و نزد غیرپشتون های کشور، یک نیروی غیربومی و وارداتی است، بلکه در میان پشتون های کشور – به ویژه زحمتکشانش پشتون – نیروئی است بیگانه، ستمگر، زورگوی و وارداتی.

وقتی می گوئیم طالب، ارزش های فرتوت و دگم های منسوخ مذهبی این گروه در عرصه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی مذهبی همراه با رویکرد ها و مزدوری آن در برابر دیدگان ما تجسم می یابد. طالب یعنی همین صفات. این ماهیت مزدوری و ارتجاعی طالب همراه به رویکرد های فوق، مرز تمایز و تجرید میان این نیروی تمامیتخواه و بقیه مردم و اقوام کشور به شمول زحمتکشانش پشتون می کشد. طالبان و اربابان پاکستانی این گروه این حالت تجرید و در اقلیت بودن آن را از ابتداء می دانستند و در آستانه قدرت گیری مجدد، مدت ها قبل از سقوط دولت خیانت ملی غنی، در ولایت های شمالی و شمال شرقی در صدد جلب و جذب عناصر ناراضی غیر پشتون از نظام مزدور و جوانان بیکار عمدتاً از میان تاجیک ها، ترک تباران و حتی بلوچ ها در جنوب غرب برآمدند تا بدین وسیله تجرید خود را از اقوام و مردم افغانستان لاقدر در کوتاه مدت جبران کنند و در صورت دستیابی به قدرت پوشالی به اتکای آن نیرو ها سلطه خود را گسترانیده و محکم سازند و سپس آن زائده قومی را به دور ریزند.

همین سه فرمانده ازبیک در فاریاب، سرپل و جوزجان با اعتماد به این نیروی غیربومی بیگانه و وارداتی، مثل تاجیک های شمال شرق، دروازه این سه ولایت را به روی طالب و اربابان بیرونی اش گشوده و به مردم و میهن جفا کردند و خود به دلیل اعتماد به نیروئی که روشش خصمانه و افسارش به دست بیگانگان است، به چنین سرنوشت ذلتبار دچار

شدند. با این حالت تجرید و به قیمت تجرید بیشتر طالب، به رغم خدماتی که این فرماندهان به طالبان کردند، چرا طالبان در اوج درماندگی و انزوا، در شمال دست به تحرکات نظامی و تصفیه قومی زدند، خود از وجود تحرکات احتمالی دشمنان درونی و بیرونی طالبان در محدوده شمال کشور و اهمیت حیاتی این سه ولایت نامبرده برای طالب و دشمنانش، گواهی می دهد.

تحرکات اخیر استخباراتی - نظامی اخیر طالبان در شمال و به پاسخ آن اعتراضات فاریاب و همزمانی دستگیری ها، اعتراضات، گسیل نیرو به شمال و دستگیری های بعدی در فاریاب و جا به جا کردن نظامیان غیربومی پشتون در ولایت های فاریاب، جوزجان، سرپل، سمنگان و مزار را باید در رابطه هم مطالعه کرد. این تحرکات از دو منظر متأثر و ملهم از تحرکات اخیر کشور قزاقستان است:

نخست، هر چند گزارش های اطلاعاتی تصویر شفافی از سایه روشن رویداد های قزاقستان، گسیل تروریست های اسلامی تربیت یافته در افغانستان به آن جا توسط سازمان سیای امریکا در همسویی با برخی از سازمان های استخباراتی دول منطقه، ارائه نمی کند؛ اما گزارشاتی در رسانه ها بازتاب یافته که افغانستان و گروه حاکم طالبان به نحوی در آموزش و یا میزبانی و گسیل این تروریست های اسلامیت مرتبط بوده اند. هر گاه این فرضیه اعتبار نسبی یابد، باز پای طالبان و سه ولایت مرزی با اهالی ترک تبار جوزجان، سرپل و به ویژه فاریاب به میان می آید. دستگیری فرماندهان ازبک و تاجیک طالبانی در این سه ولایت، یا بابت سرزنش و یا کتمان این دست داشتن در اعزام نیرو ها از معبر این ولایت بوده می تواند.

دوم، یکی از چندین ویژگی دولت های ارتجاعی و مزدور مثل امارت ضد ملی طالبان، عدم شفافیت و شریک نداشتن مسائل با مردم، رسانه ها و روشنفکران کشور است. این عدم شفافیت و جلوگیری از دسترسی به اطلاعات توسط مردم، رسانه های غیردولتی و روشنفکران کشور، خود ناشی از ماهیت غلیظ مزدوری و ارتجاعی طالبان حاکم و دور بودن شان از جامعه و مردم و عدم اعتماد متقابل، است. با چنین خصوصیتی، طالبان در زمینه چیز هایی می دانند که از نظر مردم پنهان مانده است. لذا این رویداد های دستگیری - اعتراضات - دستگیری بعدی در فاریاب و گسیل حدود ۷۰۰۰ نیروی طالبی پشتون "بدری" و "منصوری" انتحاری به شمال، به منظور جلوگیری از الهام گیری و وقوع رویداد های قزاقستان از مرکزیت این سه ولایت شمالی کشور (فاریاب، جوزجان و سرپل) و ولایت های همجوار آن مثل بلخ و سمنگان و بادغیس و غور و... و سرایت آن به مرکز و شمال شرق، توسط ارتجاع جهادی - قومی بر افتاده از قدرت زیر رهبری سازمان های استخباراتی دول امپریالیستی - ارتجاعی بوده می تواند. سه ولایت نامبرده به مثابه محل زیست غیرپشتون ها در شمال افغانستان و هم مرز با برخی مناطق آسیای میانه با نیرو های تحت امر این فرماندهان ازبیک و تاجیک تبار طالبی، در ذاتش کابوسی برای رهبری طالبان بوده است. آنان از اهمیت جغرافیائی و اتنیک این سه ولایت و ولایت های همجوار آن برای آغاز تحرکات و در نقش مناطق پایگاهی و به عنوان مرکزی برای دولت موازی احتمالی، آگاه بوده اند.

برنامه طالبان متأثر از دیدگاه های شوونیستی و انحصارگری این گروه و سیاست های دیکته شده به آن از بیرون است. هرچند پایه های قدرت طالبان در جامعه ار تحکیم هنوز دور است، اما حلقهات افراطی نزدیک به پاکستان در رهبری این گروه از همین اکنون خواهان تک صدائی و حذف و کنار زدن عناصر "غیرخودی" از صفوف طالبان انحصارگر قدرت متشکل از دو جناح تمامیتخواه و شوونیست پشتونی گروه طالبان در کشور است. دستگیری های فاریاب و گسیل نیروی پشتون غیربومی به شمال، مؤید آن است.

دستگیری های فاریاب و گسیل نیروی پشتون غیربومی به شمال، از منظر تمامیت خواهی و نفی دیگران توسط این گروه و امارت اقتدارگرا و انحصارطلب طالبی مفهوم شده می تواند

هر چند امارت تحت امر طالبان در جنبه تضاد میان ارزش های پوسیده مذهبی و انحصارگرایی این گروه با خواست دول امپریالیستی و ارتجاعی بیرونی دست و پا می زند و التماس می کند. در چنین فضائی چگونگی برخورد به "غیرخودی ها" و تلاش برای ایجاد یک "دولت فراگیر" و تعدیل سیاست های فرهنگی و اجتماعی این گروه تا سرحد پذیرش به دول امپریالیستی و ارتجاعی بیرونی؛ معیاری برای رسیدن به وفاق طبقاتی و شریک ساختن سران و نمایندگان طبقات حاکم سائر ملیت ها و اقوام در دولت طالبی (ائتلاف طبقاتی) و نزدیک شدن به معیار شناسائی دول بیرونی محسوب شده و خود آزمونی است برای تساهل و تسامح و تعامل پذیری دولت طالبانی و دایرکتران پاکستانی آن برای بیرون شدن از تنگنای فلج کننده اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک طالبان و اداره اسلامی تحت امر این گروه. اما تحركات نظامی - استخباراتی و موج اخیر دستگیری ها در فاریاب توسط طالبان در تضاد با چنین انتظار محافل امپریالیستی - ارتجاعی برای اجرائی ساختن موارد فوق، قرار دارد. این مسأله می رساند که رهبری و دایرکتر های بیرونی طالبان هنوز هم انتظار و برداشت حداکثری داشته و از تعدیل و تسامح به دور اند. با این اوصاف، برخورد طالبان با فرماندهان غیرپشتون در شمال قبل از رسیدن قدرت تا زمان دستگیری و سرکوب اعتراضات فاریاب و کنار زدن آنان از قدرت پوشالی، برخوردی ابرزاری بوده است.

طالبان تا هنوز بر طبل تمامیتخواهی و انحصارگری توأم با انکار و نفی دیگران و دگراندیشان فکری، سیاسی، قومی، مذهبی و دگرباشان جنسی (زنان) کوبیده است. با چنین رویکرد خصمانه، اعتراضات شمال علیه حاکمیت طالب، شروع آتش باری آتشفشانی است که تازه دهن باز کرده است. با این رویکرد طالبان در قبال آن اعتراضات و نیرو های طبقاتی در عقب آن، نه مطالبات مدعیان قدرت در رده های بالائی سلسله مراتب اجتماعی پایان می یابد و نه اعتراضات و مطالبات توده ای که این همه مورد سوء استفاده شیفتگان و مدعیان قدرت و شرکای غیرپشتون طالبی قرار گرفته است؛ خاتمه خواهد یافت. در صورت یک دندگی طالبان و ادامه این وضعیت و سیاست، امکان آن که این اعتراضات به سائر نقاط کشور سرایت کرده و گسترش یابد، خیلی زیاد است.

لااقل در طی چهار دهه اخیر کشور به ادامه گذشته پر مخاطره، مناسبات حاکمان کشور در ارگ کابل که تا همین امروز نمایندگان طبقه حاکم پشتون در آن بخش غالب را می ساخته اند، بر پایه سیاست مشمت و نوازش استوار بوده است. سران و منتفذان اقلیت های قومی - مذهبی در این کشور همواره برای صیانت خویش، خود را در سایه پیل قرار داده اند و مورد تفقد آن قرار گرفته اند. قرار گرفتن جناح های ارتجاع قومی - مذهبی هزاره و ترک تبار ازبیک و ترکمن، تاجیک، بلوچ، نورستانی، شیعه، اسماعیلیه، هندو، سیکه و... در دامان حمایت اشغالگران روسی و امریکائی - ناتوئی و دولت های مزدور و مرتجع ساخته آنان در کشور در محور جناح خودفروخته پشتونی غالب دولتی، بهترین مثال آن است. برخورد ارتجاع حاکم و جناح غالب دولتی در هر مقطع در برابر اقلیت های قومی - مذهبی، برخوردی استفاده جویانه و ابرزاری بوده است و تا آنجا از چنین ابزار کار گرفته اند که بدان نیاز داشته اند و سپس آن را به کناری نهاده و یا برای روز مبادا در آستین توطئه نگهداری کرده اند.

رویداد های فاریاب در ادامه رویکرد های این چنینی حاکمان شوونیست طالبی در قبال اقلیت ها، برای هزارمین بار این درس را باید به آنانی که به غیر پناه می برند، بر او اعتماد می کنند، آگاه یا ناآگاه از نیات اصلی اش، برای حفظ یا حصول قدرت چهار روزه دست خویش را در دست شیطان می گذارند، من جمله به مزدوران چهار دهه اخیر تاریخ کشور و به سران ملیشه های طالبانی ازبیک تبار و تاجیک تبار داده باشد که در نهایت سرنوشتی بهتر از تره کی،

ببرک؛ امین و نجیب جلا، مسعود جلا، ربانی، مزاری، کرزی، غنی، عبدالله، رشید دوستم، محقق، سیاف مخدوم عالم و غیره نخواهند داشت. امروز که استعمار و جناح تمامیتخواه دولتی یا هر گروه فاشیست مثل طالبان که با آنان نیاز دارد، آنان را بر می کشد و فردا که بی نیاز از آنان شد، این ها را به زباله دان می ریزد. سقوط توأم با ذلت، رسوائی و خیانت دولت مزدور غنی با همه ارکانش تازه جلو چشمان ما قرار دارد. سرنوشت ذلتبار دولت پوشالی غنی و سران و کادر های خودفروخته و تا مغز استخوان فاسد، مرتجع و ستمگرش و سرنوشت و حال زار تسلیم و انقیاد طالبان فراری زرپرست دیروزی، بهترین مثال اداره و انسان هائی است که به دشمن اعتماد کرده و به مردم و آرمان خود پشت و از سنگر دشمن غدار ملی و اجتماعی علیه مردم، کشور و آرمان خود جنگیدند و در فردای ذلت و خواری بی مصرف تر از سگ های تعلیمی اشغالگران، در چاه مذلت تاریخی و ابدی سرنگون شدند.

همین طور توده های ناآگاه، فریفته و تحمیق شده خلق با خرافات مذهبی و سموم زباله های قومی توسط متنفذان و شیوخ آن قوم و مذهب، در طول تاریخ جامعه طبقاتی پیوسته لشکر جرار درفش ارتجاع مذهبی یا قومی برافراشته شده در پیشاپیش توسط سران ارتجاعی، شدند و در رکاب ارتجاع شمشیر زدند، اینک پتانسیل مبارزاتی خویش را در راه اهداف ارتجاعی به هدر می دهند. در چهار دهه اخیر همه شاهد بودند که توده های ستمکش قومی - مذهبی تاجیک، ازبیک، ترکمن، هزاره، بلوچ، نورستانی و شیعه، اسماعیلیه، هندو و سکه مثل ستمکشان پشتون توسط سران، متنفذان و شیوخ مرتجع و استثمارگر این اقوام و مذاهب حین نزاع قدرت یا حین ائتلاف طبقاتی در دولت واحد، مورد سوء استفاده و بهره کشی قرار گرفتند، ابزار بی اراده منازعه یا مصالحه میان سران ارتجاع قومی واقع شده و در جنگ های قدرت چه ستمی که بر آنان نرفت.

تا توده های تحذیر شده تحت ستم و استثمار کلیه اقوام کشور چه در فاریاب، هرات، کندهار، ننگرهار و کابل، پروان و بامیان و چه در تمامی افغانستان، به آگاهی طبقاتی نرسند و منافع و دوست و دشمن ملی و تاریخی خود را نشناسند، پیوسته توسط ارتجاع حاکم قوم "خودی" و یا "غیرخودی" و یا امپریالیسم و قدرت های ارتجاعی با سموم خرافات دینی و ارزش های تنگ نظرانه قومی مسموم شده و یا در حصار بدویت عشیره ئی زندانی شده و مورد بهره برداری و ستم قرار می گیرند. سرنوشت معترضان فاریابی نیز چنین است. آنان برای رهائی و ابقای مخدوم عالم به مقامش، اعتراض کردند، ولی زمانی که با چهره عریان فاشیستی طالبان و یورش نظامیان شریر انتحاری آن گروه رو به رو شده و تعدادی از آنان به زندان افتاد، کدام یکی از شیوخ، سران و متنفذان قومی به داد شان رسید؟ هیچ یکی!

به رسم نتیجه باید گفت که با به قدرت رساندن گروه مزدور و شیفته طالبان با قرائت فاشیستی و شوونیستی از قدرت و زمامداری در جامعه انتیکی موزائیکی مثل افغانستان با سطح تکامل نابرابر و ناموزون ساختار های غیرطبقاتی باشندگانش، نزاع قدرت میان طالبان "نودولت" به قول رند شیراز و دولتیان دیروزی و مدعیان قدرت امروزی در کشور و اطراف آن، تازه آغاز شده است. این دو مرکز قدرت (حافظ قدرت و مدعی قدرت) هر دو به یک پیمانۀ مزدور و مرتجع اند و با توده های زحمتکش خلق و اقوام شریف افغانستان مناسبات ستمگرانه، استثمارگرانه و سرکوبگرانه و نگرش تحقیرآمیز دارند، هر دو مرکز مخل وحدت ملی اند، هر دو محور دیدگاه های مشترک ارتجاعی، زن ستیزانه و ضد ترقی دارند، هر دو محور به طور همزمان در خودفروختگی و وابستگی مضاعف قرار دارند و هر دو محور ضد انقلابی غارتگر اند. لذا، هر نوع همسوئی توده ها به سویه فردی یا گروهی و یا سیاهی لشکر هر یکی از این دو محور ضد ملی و ضد مردمی شدن، به هر دلیل و بهانه ای، بدون اگر و مگر، خدمت توده های ناآگاه به اهداف ارتجاعی و استعماری این دو محور مزدور و مرتجع قدرت و برنامه های استعماری دول استثمارگر و مرتجع حامی بیرونی این دو محور و کلاً به زیان وحدت ملی و به نفع تضعیف و پراکندگی افغانستان است.

توده های زحمتکش و تحت ستم و استثمار کشور ما از هر قوم و قبیله ای فقط می توانند با دستیابی به آگاهی سیاسی و اجتماعی، در روشنائی اندیشه های رهگشا و وصل کننده پیشرو عصر و با چشم انداز رهائی کامل ملی و اجتماعی خلق افغانستان و به تبع آن، وحدت مستحکم ملی، دست مودت طبقاتی به هم داده و زیر رهبری نیروی پیشاهنگ انقلابی به مثابه حامل و عامل چنین اندیشه ای، به مصاف ارتجاع حاکم طالبی و امپریالیسم بروند. هر چند این راه خیلی طولانی، دشوارگذر و پرشکنج است، ولی یگانه راه رستگاری و نجات مظلومان و دوزخیان از جهنم طالبی برپا شده توسط امپریالیسم و ارتجاع در کشور ما، است.

لذا با چنین چشم اندازی، پیشگامی برای تدارک صبورانه بابت غلبه بر رخت، پاسویته، غیرسیاسی شدگی، فساد ایدئولوژیک، سکتاریسم و خرده کاری و خروج از حالت جاری تأسف بار تشنتت فکری - سیاسی و تشکیلاتی در راستای رمق گیری مجدد، تقویت، ایجاد و استحکام ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی پیشاهنگ و آگاهی و انسجام خلق؛ در صدر وظائف مبارزاتی کلیه مدعیان خدمت به خلق و انقلاب در افغانستان دربند طالب و توسعه طلبان بیرونی، قرار دارد.